

دلفی دلوئی دلویه دلهم دایجانی دلیم دعامینی

قالوا وينظلم فارسين بضعنة
 يوم الملاح وما نراه كليل
 لا اتمجبوا لو ان عاقل قنانه
 هيل اذا ينظلم الفوارس ميلا
 ونيز در حلقه بخشندگان هر بست
 و شاعران از دعس او فراوان سبب و
 زر اندوختند و او را ستودند و نيز در
 طيفه فاضلان و ادان و شاعران و از
 او است كتاب سياسة الملوك و كتاب
 اليزاق و الصيد و كتاب السلاح و كتاب
 الزه و در سال ۶۲۶ در گذشت و ابن
 ماكولا علفي من شيا الله هيجلي صاحب
 كتاب الاكمال از در زمان او است
 دلفی با در طایفه منسوبست
 با ابو دلف قاسم بن موسی و ابو الفتح
 هلال بن ابراهیم دلفی در شمار ثقات
 عامی امامیه و صاحب کتاب الرد علی
 من در آثار الرد و الاعتقاد علی تناسخ
 الاموات و نیز او از منسوبین مجددان
 است و از اولاد علی بن ابي طالب است
 و مادر دلفی و ارجح است که او از
 دلفی است که در تاریخ آمده است
 و در تاریخ آمده است که او از
 دلفی است که در تاریخ آمده است
 و در تاریخ آمده است که او از
 دلفی است که در تاریخ آمده است
 و در تاریخ آمده است که او از
 دلفی است که در تاریخ آمده است

شمار فیهان شافعی و در اصول پیرو
 اشاعره و متوفی ۴۲۴
 دلویه مر کبست از کلمه دل
 فارسی که در تعریب دال آن مقذوح
 گردیده است و ویه کلمه اذعاب بمعنی
 چه شکست دلی و دلویه نام نیای
 دلوئی مذکور است و لقب زیاد بن
 ایوب طوسی در شمار مجددان
 دلیم بروزن چهر بمعنی تاریک
 نیز گرگ نام دلهم بن صالح کنده
 کوفی است در شمار مجددان خاصه
 دلیجان با کسر اول و در
 منسوبست بدلیجان و آن فریه ایست در
 چه آمده فرسنگی فیه و از تراجم حالات و
 عربیان در سریب آنرا با نام اول و فتح دوم
 آرد و ابوالباس احمد بن حسن بن
 مصعب دلیجانی و مورث بشوطیب در
 شمار مجددان است و از منسوبست و از
 او در تاریخ آمده است که او از
 دلفی است که در تاریخ آمده است
 و در تاریخ آمده است که او از
 دلفی است که در تاریخ آمده است
 و در تاریخ آمده است که او از
 دلفی است که در تاریخ آمده است
 و در تاریخ آمده است که او از
 دلفی است که در تاریخ آمده است

بزرگ در مصر در طرف شرفی نیل
 و پدر الدین محمد بن ابی بکر بن عمر
 بن ابی بکر بن محمد بن سلیمان بن
 جعفر قرشی مخزومی مالکی در طبقه
 اعلام نهویان و ادیبان و صاحب کتاب
 تغمة الغریب فی حاشیة مفتی اللیب
 و شرح بخاری و شرح تسهیل و شرح
 خورجیه و کتاب جواهر البعور در
 هروض و کتاب مقاطع الشرب و کتاب
 نزول الفیث و این کتاب حاشیه بر
 کتاب الفیث الذی انسجم فی شرح
 لامیة المهجم است و کتاب عین العیوة
 و این کتاب تلخیص کتاب حیوة الحیوان
 دمیری است و غیر اینها دمامینی در
 اسکندریه سال ۷۳۶ از مادر زاد و در
 فنون ادبیه باسع گردید و از علم فقه نیز
 بهره کافی برد و در جامع ازهر مصر
 تدریس کرد و از آنجا با اسکندریه
 رفت و بتدریس و هم بکار تجارت
 پرداخت و از آنجا باز بقاهره رفت
 و منصب قضا یافت اما روی دل بآن
 منصب نماند و از آنجا بدمشق
 رفت و از آنجا بکعبه و پس از ادای
 مناسک حج با اسکندریه رفت و خطیب
 جامع گردید و بدو حکام دل سپرد
 تدریس تمام و انتساب مال و در آنجا

مال بیست بافتدگی را بر خرید و چرخ
 بزرگی برآید اخت اما آنشی در
 کار گناه افتاد و اموالش بسوخت و از
 بیم و امخوهران بصر گریخت و
 و امخوهران نیز او را دیال کردند و
 در قاهره بر او ظفر یافتند اما تقی
 الدین بن حجه و ناصر الدین بادزی
 مهمش را کفایت کردند و از آنجا
 باز بسکه رفت و از آنجا در یمن باز
 گرفت و در جامع زید تدریس کرد
 اما بدنیائی نرسید و از آنجا بهندوستان
 رفت و مردم هند بر او آوردند و از
 معضرش استفادت کردند و اموالی از
 آنرا فراهم کرد و در سال ۸۳۷ در
 گذشت و از نظم او است

رمانی زمانه بیما سانی

عجائب نعوس و عابیت سعور

واصبحت بن الوری بالمشیه

علیلا فلت الشبیب یعود

و در باره زنی که بیمان بود اما غمزه

شور افکنی داشت گفت

مقدمات صناعة الجبن خود

هل لنا ههنا الفئانة

لا تغل لی کم مات فیها قتیل

حکم قتیل ههنا للجبانة

دمامینی با کسر اول و دوم و سوم

دمنهوری

منسوبست بقریه دما از فرای غلوجه
بر کنار قرأت و ابوالبرکات محمد بن
محمد بن رضوان دمی در شمار محدثان
ومتوفی ۴۹۳ بدان منسوبست

دمنهوری منسوبست بدمنهور
بروزن حسن پور و آن نام قریه ایست
در صید مصر و تاج الدین یحیی بن
عبد الوهاب بن عبدالرحیم دمنهوری
در شمار فقیهان و ادیبان و صاحب
تصانیف و متوفی ۷۲۶ و احمد بن
عبدالنعم بن خیام دمنهوری در طبقه
ادیبان و طبیبان و صاحب شرحی بر
رسالة استعارة سمر صیدیه و متوفی
۱۱۹۲ بدان منسوبند

دمیاطی منسوبست بدمیاط
بروزن شمشاد و آن از شهرهای مصر
است و شهاب الدین احمد بن محمد بن
احمد بن عبدالغنی دمیاطی مصری در
شمار فقیهان شافعی و صاحب کتاب
اتعاف البشر فی القراآت الاربعة
عشر و مختصر سمر حلبیه و متوفی
۱۱۱۷ و شیخ محمد مشهور بدمیاطی
دمیاطی نیز در شمار فقیهات شافعی
صاحب حواشی بر شرح ابن عقیل
لقیه ابن مالک و متوفی ۱۲۸۷ بدان

دمیاطی

دمیری

دمیک

دمیری منسوبست بدمیره بر
وزن چریده از قرای مصر نزدیک دمیاط
و کمال الدین محمد بن موسی بن عیسی
دمیری شافعی در شمار ادیبان و فاضلان و
صاحب کتاب حیوة العیوان و شرح سنن
ابن ماجه و شرح منهاج اووی و کتاب
الجواهر الفریدنی علم التوحید و متوفی
۸۰۸ و صفی الدین عبدالله بن علی
دمیری وزیر الملك العادل ابوبکر بن
یوب سلطان مصر و شام و جزیره و
وزیر فرزندش الملك الكامل و متوفی
۶۲۲ بدان منسوبند

دمیک بروزن زیر و ابن ابی
دمیک کنیت مشهور ابوالحسن منصور
بن مسلم بن علی حلبی است در شمار
ادیبان و فاضلان و نحویان و شاعران و
صاحب تصانیف از جمله تسمیم شرح
اسه ابن جنی و از نظم اوست

أحبنا بنا ان خلف البین بعد کم
قلوباً فقیها المتفرق نیر ان
رحلت علی ان القلوب دبار کم
و انکم فیها علی البعد سکان
و عیش الغنی علمان قد و علمم
کهما حاله قسمان رزق و حرمان
و در علم از جدا شدن از همست
است

وفائل كئيف تهاجر تما

فقلت قولاً فيه انصاف

لم يك من شكلي فتار كنه

و الناس اشكال و الاق

و در گتمان عشق و اظهار آن گفته

ان كتمت الهوى تز ايد سقى

و اخاف العيون حيت ابوح

لابو سن با لذى فى ضميرى

من هواه معنى اسر ببح

دمينه باضم اول و فتح دوم بر

وزن چهينه نام مادر ابوالسرى عبدالله

بن عبیدالله است از هشیره عامر بن تيم

الله در طایفه شعراى خزاسرا و نيكو

پرداز عرب و ابن ابياب نمونه طبع

رقت بار اوست

الايها ميبا مجد عتي هجت مرت نهد

لانا را دنى سرانك و جد اعلى و جد

لقد هفت ررقاه نى در نى اللضى

نلى فتن عنى اليبات من ان نده

بكيتم كما يهكك الواليد و ام اكن

جزو عار ابدت الانى ام يكن سدى

و قد زعموا انى للمعجب اذا نى

يعل و ان لا اى و نى من الو جد

بمسن در روى و نى نى نى نى

لمن انى ترب الدار غير منى الورد

على ان قرب الدار ليس بنا فع

اذا كان من هواه ليس بنى و د

ابن دمینه در طایفه شعراى اسلاى

است و اشعارش دلپذیر و روان و دارای

لطف و رقت مخصوصی است از این روی

بخواندن اشعارش رغبت داشتند و از

اخیر این دمینه کمی در دست است

از جمله زنى داشت که در پنهانی با

يكى از هشیره مادری این دمینه عشق

ورزید و در پوشیدگی يکریگر را

دیدند و این دمینه در کعبه نشست و

جوان را بکشت و آنگاه زنى را و

ز آن پس يکى از نزدیکان مقتول

این دمینه را کست و دمینه مصر دمعه

است معنى آواز خانه در مزده نیز

کویه دیرین

دندان بر وزن در مار ابا و

جعفر احمد بن دمینه درى و حیات و حیات

این دمینه درى و درى است در

شمار دمینه درى و درى است در

احتمالاً و درى درى است در

ان درى و درى است در

دندان گفته

دندان اتقانی در دست با اندامى

مردان درى و درى است در

در ناحیه درى و درى است در

فضل الله بن محمد بن اسمعیل دندانقباھی
در شمار فقهان و منوایی ۵۵۲ بدان
منسوبست

دواد باضم اول بروزن گشاد
بمعنی گرم ریزه بن مرد شتابکار از
اعلام است و این ای دواد کسبت احمد
بن ابی دواد فاسی معترف عصر
مأمون و مه سم ورائی زه توکل است
که در سال ۲۴۰ در گذشت و عمامه
بفعلت آرا این ای دارد خوانند و
ابودواد کسبت جاریه بن حجاج ابادی
است و بعضی او را حنظله بن شرقی
آورده اند در ۲۰۰ شرایف کورداز
و معاصر کتب بن اسامه ابادی که با
رفیقش در راه رفت و آیین که داست
برایش داد و خود از تنگ ببرد و
بجود رأی را بر عرب میل زند و از نام
ای داود است

اکل امره تصعبان امرأ

و ناز تحریق باللیل ناز

لن

الهاء بجرى و لا ملانام له

لو وجد الراء مشرقا مشرقه

دوانی به سر مست سده و این

بروزن دوانی و آن از قرایی تازان

فارس است و در سرب آنرا دوانی

بروزن دیان گنیه اند و از آن فریه
است جلال الدین محمد بن سعد الدین
اسعد دوانی گازرونی معروف بعلامه
دوانی در شمار اعاضل حکمای میخانه
و صاحب کتاب انموذج المعلوم و بستان
الغاب و سه حاشیه بر شرح نهج
فوشی بنام حاشیه قدیم و جدید و اجد
و نیز حواشی در شصت و تراشارات و
بر تهبب معنی و کتاب الواعح الاشراف
فی العکمة العیالة و التزیلة و العسویه
و شرح هیاتک الازر در حدیث کتبت
اشراف و شرح عیالده و شرح
سعی فعل خواجه ابی الدین طوسی
و رساله در معنی هدایا بارس و رساله
عربی نامه بارس و غیر آنها از کتب
و رسائل و حواشی در شرح جلال الدین
سال ۸۲۰ در ربه در آن در زاد
و علوم ادسه را از پدر خود فراگرفت
و سپس بسیر از وقت و بیاگر گفت
علوم بدانه و پایه گویند تا اینکه
در آنجا عتبه کرد بعد از آن پس
بوزان و بوسف بن میرزا جهان ناه
فرایند و در رسد و در زمان سلطنت
آق قویونلو در سمرقند فاس یافت
و در سمرقند به استاد آمد و در سمرقند
بنام دوانی آن که در بدایت و احوال

بسیاری فراچنگ کرد و با برات
برگشت و گویا از آن نظر این بیت
را نظام کرده است

مرا بتجربه معلوم شد در آخر حال
که قدر مردم به علم است و قدر علم به مال
و میان او و میر صدر الدین دشمنی
که معاصران بودند میباشند و مناقشات
در گرفت و مرز بکندیگر کتابها و
رسائل پرداختند و پس از هفتاد و اندی
سر در سال ۸۰۴ در گذشت و در
دوران چهار سالش پنجاه و نه کتاب
اوست

بنور خاطر خود میرویم در ره عشق
چراغ خاطر درون همگان چه نور دهد
اگر چه بعضی خدا سامل است و یکسان
بیست

تا هر جا که نورانی خدا را جلوه دهد
در سینه بکش و رخسار دانه در ترا
دل هر جان منور آفتاب و نور خورشید
در سینه از نور دلم در این عالم
سخن نام و نام آدم عالم را بر آید
و در این عالم از نور آید
و با هر که است
این سخن است
مرا اولی است
در ره راه است

معرب نماز هار فان ابرویت
دوائقی منسوبست بدوائقی
جمع دانق معرب دانك و آن شش
يك در عم و دینار است و آن لقب ابو
جهش رفته و در دوائقی خلیفه عباسی است
و او را دوائقی از این روی گفتند که در
کنندق خندی کوفه از مرندی از مردم يك
دانق گرفت و هم بیست شهره بود
گرفتند روزی خزانه را گشودند و تنها
از خزانه مروان بن محمد آخرین خلیفه
ابو ایوب انوار يك رفته آن دوازده
هزار بسته قیاس خرد آن دید و يك
طافه از آنها برداشت و بر بیع گفت
اینرا دو نیم کن بکیرا برای من بگو
چپه کنند و بکیرا برای محمد فرزندش
هفتاد هفتاد در پنج ذلت از آن خانه
در چپه نتوان گرفت ذلت پس يك چپه
و يك کلاه برای من کن برای فرزندش
چپه جدا نکرد و از ده پیکه خلافت
با محمد در روزی در بغداد آمد
پس از آن يك در است خرها را میان
دانشان و محمد در این قسمت کرد
و در روزی که در آن در است از جهان
دانش
در این است
در این است

است نزدیک شهر صور و ابو عبدالله
محمد بن سالم بن عبدالله دویانی در
شمار محدثان بدان منسوبست

دوخله بر وزن روزنه بمعنی
زائیل لقب علی بن منصور بن طالب
حلبی است معروف بابن قارح و دوخله
همانست که رساله نوشت رزق ابو
العلاء معری فرستاد و بر رساله ابن قارح
شهره گردید و ابو العلاء در جواب او
رساله الغفران پرداخت دوخله در شان
ادبیان و شاعران است و هم حافظ
لغت و شعر و هم راوی اخبار و هم پیشه
معلمی و مؤدبی در شام و مصر داشت و
از این رهگذر روی خورده و از او
خواستند که این شعر را اجازه کند (۱)

(۱) اجازه در لغت بمعنی گذراندن است
امامیان محدثان و قیپهان و شاعران در
معنی مصطلح هر یک بکار رفته است و اکنون
با اصطلاح قیپهان و محدثان کاری نداریم و
اصطلاح شاعران را که مناسبت ذکر
آنها اینجا کرد بیاریم و اینست که
شاعر مصرعی را که دیگری گفته تمام
کند مانند مصرعی که معتمد بن عباد در
و صعب اب بر آنکه سبیم بران وریه
و سطح آنرا مانند دانه های زرد نمود گفت
نسخ الريح على الماء زرد
و در مکه دخترش که سوگند بر که بود گفت
یا له در عا منیعاً لرجم
(بقیه در ستون بعد)

لعل الذي تخشاه يوم به تنجو
و یا انوک ما ترجوه من حيث لا ترجو
گفت

فتق به حکیم لا مرد لحدکه
فما لك في المقدور دخل ولا خرج
و در سال ۳۵۱ در حلب از مادر
زاد و سال وفاتش بنظر نرسید
دورانی با فتح اول و دوم و
تشدید رأی بی نقطه منسوبست بدوران
از قرای فم الصلح واسط و از این قریه
است مصدق بن شیب دورانی صلحی
در طبقه نعویمان و در صحنی بیاید
دورقی منسوبست بدورق بر

(باقی از ستون قبل)

و نیز اینست که شاعر بر شعر دیگری شمری
بفرزاید مانند شمر دوخله و مانند این دو
شعر که مانی موسوس شنید
حجبه ما عت الريح لاني
قلت يا ربيع بلقيها السلام
اورضوا بالحجابهان ولكن
منعوهما هند الو داغ کلا ما

و
فسمت بم قلت اجلف
و یا ان زرت طيفها الاما
حیها بالسلام سرا والا
منعوهما لکیدتم ان یناما
و نیز اجازه را شاعران در این معنی بکار
برند که حروف روی در مخرج از یکدیگر
دور باشند مانند طاول

وزن رونق و آن نام قهقهه ایست در خوزستان و ابو مسلم محمد بن شیرویه تساجی دورقی که ابن مردویه حافظ مشهور از او حدیث کرد بد آن منسوبست و نیز دورقی منسوبست بدورقه از قرای اندلس و ابو محمد عبدالله بن حوش دورقی در شمار مقرران و نحویان و شاعران و متوفی ۵۱۲ و ابوالاصبح عبدالعزیز بن محمد بن سمید بن معاویه بن داود انصاری دورقی صاحب کتاب شرح الشهاب و متوفی ۵۳۴ بدان منسوبند

دوری منسوبست بدوربروزن کور و آن نام هفت موضع است از جمله دور بغداد و از این جااست ابو عمر حفص بن عمر بن عبدالعزیز ازادی دوری بغدادی در طبقه مقرران و نحویان و پیشوای قاریان در عصر خود و راوی ابو عمر بن علاء و کسایی و هم از شاگردان آن در و صاحب کتاب ما انفقت الفاضله و معانیه من القرآن و کتاب اجزاء القرآن و غیر اینها و متوفی ۲۴۶ و از جمله دور سامرا و ابوالطیب محمد بن فرخان بن روزبه دوری که از چند حکایاتی در تصوف نقل گردید بدان

دوربستی منسوبست بدوربست بر وزن خو نیست معرب درشت از قرای تهران در کنون وری در پیش و ابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوربستی رازی در طبقه اعلام علمای امامیه و معاصر شیخ طوسی و صاحب کتاب الکفایه در عبادات و کتاب یوم ولیة و کتاب الاعتقادات و کتاب الرد علی الزیدیه و غیر اینها ابو محمد نجم الدین عبدالله بن جعفر بن محمد بن موسی بن جعفر دوربستی در شمار ققیهان و صالحان امامیه و

در ۶۰۰ بدان منسوبند

بروزن پوشاکش و آن نام چندین موضع است از جمله دور باریک در شرقی بغداد و ابو جعفر محمد بن صاحب از از دولایی بغدادی در شمار مجددان که احمد بن حنبل از او روایت کرد و در سال ۲۲۷ در

بود و اکنون بشهر تهر آن چسبیده است و ابو بشر محمد بن احمد بن حمد بن سعد دولایی رازی در طبقه مجددان و مورد خان و صاحب تصانیف در مواعید و وفیات علماء از جمله

دول درامی دومی دوقی دونی دویری دویسی دویم

والاسماء وعتوفی ۳۲۰ از آن قریه است
دول پروزن غول از اعلام است
ونام نیای احمد بن محمد بن حسین بن
حسن بنت دول همی است صاحب
تصانیف از جمله کتاب خصایص الیمی
و کتاب شواهد امیر المؤمنین و مضایله
و کتاب المناقب و کتاب الیحاب و
غیر اینها و ۳۵۰

منسوبست بد و اعینه
پروزن کوثریه و آن از قرای موصول
است و ابوالعاسم عبدالملک بن زید بن
یاسین دولعی معروف بختیاب دمشق
که سال ۵۰۷ در قریه دولعه از مادر
زاد و در دمشق زیستن گرفت و در سال
۵۹۸ در گذشت بدان منسوبست

دومی پروزن دومی از اعلام
است و نام دومی بنت فیس صمدی
خزرجی و لقب ابوالعاسم عمر بن - غر
بن محمد رعراری اراء ان علمای مشر

پنج مجلد مزدک و کتاب الفواقی
و کتاب المناقب و نیز دومی منسوب
است بدومه پروزن - کیره از قرای
دمشق و ابوعبدالله عبدالعزیز بن
قراب بن - - - - - و بدان
بدان منسوبست

دوقی منسوبست بد و نوق بر
وزن رونق از قرای نهاوند و عمیر بن
مرداس دوهی از راویان عبد الله بن
نافع صاحب مالک بنت انس بدان
منسوبست

دونی منسوبست بد و نوق پروزن
خون از قرای دنور و ابو محمد
عبدالرحمن بن محمد بن حسن دونی
در شمار صوفیان و محدثان و متوفی
۵۰۱ بدان منسوبست

دویسی منسوبست بد و نوق پروزن
ورنگ از قرای نیشابور و ابو عبدالله
محمد بن عبدالله بن یوسف بن خورشید
دویری نیشابوری در شمار محدثان
و از راویان اسحق بن راهویه و متوفی
۲۰۷ بدان منسوبست

دویسی منسوبست بد و نوق پروزن
وزن زید از قرای بیرو و ابو عبدالله
جعفر بن محمد بن محمد بن دویسی در شمار

نکارند قریه حنین بدان منسوبست
که دو بروده من نام دانگ قریه است
و بی حال قریه آرا و در دوی کله
و مدوش بیرون داده است

دویسی منسوبست بد و نوق پروزن
وزن زید از قرای بیرو و ابو عبدالله

اصحاب امیر المؤمنین و باید دانست
که دویم معسر دوم و هرد و از اعلامند
و نیز دومان پروزن سزهان از اعلام
است

دویتی منسوبست بد و بن بر
وزن امیراز برای اران آذربایجان
و سلاطین ابوری از آنجا برخاستند
و نیزه و الفروع نصرانی بن منصور بن
سربل دویش در شمار نیهان شامی و
متوفی ۶۸۴ هـ بدان منسوبست

دهان جامع و مشهور است
کسیکه از مواد نباتی روغن گیرد
و با روغن آنها را فروشد و این را غلظ
درست است که آنرا در روغن
گلاب یا بجز بکار بردن در صورت که در صورت
بماند و صرف برافروخته است نه در صورت
نیش و دهان را از مواد داره و داره و داره
است و این درمان گنبد که میرا از این
ابو و در صورت که در صورت که در صورت
درمانده و در صورت که در صورت که در صورت
بماند دهان از آن فیه یان و دهان را
بشریان و آنکه در آن را عاده ایست
تبریزی و سما و در صورت که در صورت که در صورت
درمانده و در صورت که در صورت که در صورت
درمانده این در صورت که در صورت که در صورت
کتاب الاطعمه و کتاب الدروس

الذعر و کتاب الدروس فی العروض
و کتاب الرياضه و کتاب النقبه و کتاب
المعروفه فی الامور الممدود و دیوان
شعر و دیوان رسائل و غیر اینها و از
نظم او است

بدر الی العیش و الايام واقده
ولا یکن لصروف الدهر تنقلر
فالمر کاتکاس بید رفی اوائله
صفو و آخره فی عمره الکندر
این دهان را عماد کاتب سیبویه
عسر شرا نند و در و صفین نوشت
دریا است چکه کاهش بنبرد و
دانه در دست که از کمالش چشم روان
پوشید

که از آن که در این دهان با آن
و از آن که در این دهان با آن
و در آن که در این دهان با آن

ذات الامیر
و در آن که در این دهان با آن
و در آن که در این دهان با آن
و در آن که در این دهان با آن

بگویم گفت چیز را ~~حک~~ تو گفتی دانستم و جهل تو پنداشت که من آنرا نفهمیدم این دهان دانست که آهنگ آن دارد که از هر دری ~~حک~~ تواند او را بخشم آرد گفت مقصودت را دانستم و بدان که مثل تو و من مثل پشه و فیل است و چنین گویند که پشه بر پشت فیل نشست و چون خواست ببرد گفت بای استوار دار تا برم فیل گفت نشستن ترا بر پشتم هیچ ندانستم تا چه رسد بر بدنت و وجه الدین در مذهب پائی استوار نداشته زیرا در آغاز مذهب جنبای داشت و از

مذهب بگردید و مذهب حنفی را برگزید و از آن مذهب نیز سپس روی گردانید و به مذهب شافعی گرایید و از نغم او است

اسألت ما لزمی فی اجنابنا بی امعشر
 طافنا لنام جود هم غیر مرتجی
 تری با بهم لا یبارک اننا فہم
 علی طائب المعروف ان جاء مرتجا
 حموا ما لهم والدین والسرین ہم
 مساح فما یشنون من ہجوم ہجا
 اذا شرع الاجواء فی الجود مرتجا
 لهم شرعوا فی البخل سبحین منہما
 و در سال ۶۱۲ در گذشت

و ادیبان و مفسران از مردم واسط بود و هم از زیور چشم بی بهره و با پدرش پیغام رفت و هم در آنجا بزیست و در چندین علم با رخ گردید و بدانش پروری پرداخت و از خصایص او دو چیز بود یکی نشاط خاطر تا آن جا که بی نشاط نزیست و دیگر بردباری چند آنکه بخشم فرو نرفت و هر اندازه کوشیدند خشمش را بمرکت آرند نتوانستند و این خبر یکی از حریفان رسید گفت چنان نیست که گوئید و هنوز حریفی را در میدان خود ندیده است نا اورا بخشم آرد و گرنه بخشم شود و او در آمد و از او پرسشی از نحو کرد و پاسخ آرا گرفت گفت چنان نیست که گمنی و در پاسخم راه خطا رفتن گفت باز دیگر جواب را بشنوسایند سخنانم از مقصودم گریه تر بود و پاسخ را چنان که خواستی بنویس رساندم و باز پاسخ را واضحتر داد گفت همچنان در پاسخ گوئی بخطا رفتی و شگفت از نیست که با این بیداشتی خود را بجزو نشان خوانی باز بیشتر با او مازشافعی کرد و گفت شما بد جواب را در رسد بماند بگردی و شرکاء بخوانی را از آن دو بار برایت

دهایه دهجی دهرانی دهشوری دهقان دهقی دهکم

- دهایه بروزن صحابه بمعنی
 زیرک بودن است و آن نام نیای ابوالا
 زهر ضحاک بن سالم است و در مرثی بیاید
 دهجی منسوبست بد هججه بر
 وزن ینبه معرب دهجی از قرای اصفهان
 و ابوصالح محمد بن حامد دهجی در
 شمار محدثان بدان منسوبست
- دهرانی منسوبست بدهران بر
 وزن غلطان از قرای یمن و ابو یحیی
 محمد بن احمد بن محمد دهرانی در شمار
 مقرران بدان منسوبست
- دهشوری منسوبست بدمشور
 بروزن سرشور از قرای غریب نیل از
 ازاعمال جبزه و ابواللیث عبدالله بن
 محمد بن حجاج بن عبدالله بن مهاجر
 دهشوری در شمار محدثان و متونی
 ۳۲۴ بدان منسوبست
- دهقان یا کسروسکون معرب
 دهقان است بمعنی نگهبان ده نه معرب
 دهگان و نه بمعنی کشتکار و مرد و از
 اغلاط خواص است و جای توضیح
 بیشتر آن اینجانیست و آن لقب ده
 بن صالح بن محمد همدانی است در
 شمار محدثان خاصه
- دهقی منسوبست بدقی بروزن
 رمق معرب دهک فارسی بمعنی ده
- کوچک و نام یکی از قرای ری و
 بن محمد دهقی در شمار نقات امامیه
 صاحب کتاب الاصول الخمس و کتاب
 الثبات بدان منسوبست
- دهکی بافتح اول و دوم منسوبست
 بدیهک معرب دهک فارسی و آن نام
 همان قریه است که در ری است و تعریب
 در صورت دوم فقط بفتح اول آن کنفا
 کرده است و تعریب از این تفننها بسیار
 دارد و ابوالقاسم علی بن ابراهیم بن
 محمد دهکی در شمار راویان اخبار
 و گردآوران اشعار و از شاگردان
 ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی بدان
 منسوبست و نیز دهک نام معنی است
 در قزوین و عزیزانته دهکی معروف
 بدرویش دهکی در شمار شاعران قرن
 نهم و از ندیمان سلطان یعقوب بدان
 منسوبست درویش در آغاز پیشه
 چو لاهی و نخست مالی داشت بدریج
 خا طرش بنظم شهر مایل گردید و
 بمناسبت سر آغاز شهری که در مجلس
 سلطان یعقوب خواند و پسند حاضر
 سلطان گردید و در سلك ندیمان وی
 منظوم گشت و از نظم اوست
- رغتی بسوی غربت و این بود رای تو
 گزر غم تو جان دهم ایجان فدا

از شهرت درست نیز اگر بر جگر زدم
 بی رویم دست و در آن بیشک خورم
 نه از پیکان دود نهر و خدمت واد پیمایش
 حوائک و میرود با آنکه پیکان است در
 پایش

دهن النخعا دهن پروزن قفل
 بمعنی دوغن و چربی و حصا پروزن
 کجا جمع خصیه بمعنی حایه و آن لقب
 حسین بن همة الله موصلی است از
 اعیان شعر و ادب در آغار حاکم موصل
 اورا بواخت و در همان شهر تقدیرش
 پرداخت و سپس روی او گردانید
 ناچار بطرف صلاح الدین کوچید و
 از او و سپس از فرزندش نوازس دید و در
 حلب تدریس و آموزش گاری روز گزار
 گذر آید و در سال ۶۸۰ در گذشت و از
 نظم اوست که عید خود را از عید دیگران
 بدین معنی جدا کرده است

بح الناس با عیاد هم
 لا حول ذیح اول اعطار
 و انما عظم سروری بها
 اللهم من اهو ی بلا عار
 ارقبها حول الی قابل
 لانها غایة اوطار ی
 و در عذر او را تأخیر دینار گفته است
 وانی وان احرب همکم زیارتی

لهذا فانی فی المودة ازل
 دعا الیود تکریرا لزیارة دائما
 ولكن علی مافی الثواب المعول
 دهنی باضبط پیش منسوبست بد
 هن بن معاویة بن اسلم بن احمد بن غوث
 که پدر تیره هایست از قبایله جهیله و ایوه معاویه
 همار بن خیاب بجلی دهنی کوفی در سار
 ققیهان و محدثان خاصه بدو مشهورست
 دیار سکری منسوبست بدیار
 بکر که نام ولایتی است در آسیای
 صغیر و هم نام شهری است در آن و
 حسن بن محمد بن حسن دیار سکری
 در طبقه ققیهان مالکی و از فضیلت مکه
 و صاحب کتاب تاریخ الخلفاء بن در سیرت
 نبویه و رساله در مساجد کعبه و مسجد
 الحرام و متوفی ۹۸۲ بدان منسوبست
 دیباجه بر وزن دیباجه در
 چندین معنی نگار رفته است دیباجه
 حریر که باز بود آن ابریشم باشد
 رخسار و بخصوص گونه و دیباجان
 دو گونه اند سر آغاز کتاب و دیباجه
 بمعنی دوم لقب محمد بن اسماعیل
 صادق است و او را از آن روی که زیبا
 روی بود دیباجه گفته اند ابو الخرج
 اصفهانی در کتاب مقابله الظالمین
 نوشت که دیباجه مردی داضل بود

و از پدرش بسیار حدیث گردتا آنجا که
 نوشت و در دهمنی بداره پایه بود که
 خدیجه دختر عبید الله بن حسن بن
 علی گفت هرگز از خانه بیرون نرفت
 که با همان جامه که پوشیده بود بر گردد
 و آنرا بنخستد و شیخ مفید در ارشاد
 نوشت که دیباجه مردی دایر بود و
 یکروز روزه گرفت و یکروز افطار
 کرد و برای زبیده که امام بایر دشمشیر
 کند و بیرون تازد موافق بود و سال
 ۱۵۹ در مکه خروج کرد و زبیده
 بار و دیده باز گردیدند و نصرتش را
 گردن گرفتند و عیسی جلودی از طرف
 مأمورین با او برخورد و باز انس را از
 گردن سزا کرد و خود را بسزد دستگیر
 کرد و نزد مأمورین مستاد مأمورین او را
 بدرد زبیده گردانید و با او داد و در
 خراسان با او در راه رسد

دیباچی دینورست باسماحان
 در ۱۵۹ در حسن بن حسن بن
 حلل بن ابی طالب مذهب دیباج اکبر
 و در مدینه داسم حصیه دیباجی از
 اعلام قلمی انامیه و در مدینه زیاده بود
 و در بیست و نود دیباجی که در او گذشتند
 که دیبا (ابن ۱۰) باره مدینه و اذربایجان
 های ابریشم را آنرا بر سران می آید

بن عبدالله بن احمد بن سهل دیباجی
 بغدادی است از مشایخ تلمکبری و
 صاحب کتاب ایمان ابو طالب و متوقی
 ۳۳۰

دیباچ بر وزن حیدراخت نویسی
 است بمعنی سفید و بعضی باغبان نقطه
 دار آنرا ضبط کرده اند و آن لقب
 نیای ابو عبدالله و عبیدالدین عبدالرحمن
 بن علی بن محمد بن عمر شیبانی زبیدی
 است در شمار اعلام فقیهان و محدثان
 و ادیبان و مورخان و صاحب کتاب بغیة
 المسفید فی اخبار مدینه زبید تا سال
 ۹۰۱ و کتاب قره العیون فی اخبار
 بن المأمون و کتاب احسن السواک
 فی من ولی زبید من السواک و کتاب
 تیسیر الوصول الی جامع الاصول من
 حدیث الرسول و کتاب تمیز التلیب
 عن العرب مما یدور علی السنة الثانی
 من التلیب و کتاب فضائل الیمن و
 اما این دیباچ اردات ندانی است که
 در عصر خود بلد آرازم کرد پسند
 و دانش بر داشت از نظرها فراموش
 کرد و با او تا شش هزاره ها بردند
 و در ۱۰۰۰ که در شهره امین است
 که امام سران را در کتبه دریا کرد
 و در ۱۰۰۰ را بدانی در ۱۰۰۰ کرد و

هم توجه مخصوصی بود که الملك الظافر باو داشت و قریه ها و مزارع باو بخشید و خلعتهای گران بها او را داد و در جامع زیند او را بسمت تدریس برقرار کرد و این دیبع نیز از عمر خود بر آن انرحد اکثر استفادات را کرد و در سال ۹۴۴ در سن هفتاد و شش سالگی در گذشت و چنانچه نوشتیم دیبع لقب نیای او است و غلامی از مردم نوبه که زر خریدشان بود او را در کودکی دیبع (سفید) خوانند و بر او ماند

دیبلی با فتح و سکون یابی حطی و ضم بای ابجد منسوبست بدلیل و آن شهر است مشهور در ساحل دریای هند و احمد بن نصر الله دیبلی توی که در توی گذشت بدان منسوبست و چون در ذیل تنه ترجمه اش باختصار گذشت در اینجا دانده آنرا بنویسم نصر الله پدر وی در شمار فقیهات حنفی و در شهر تنه منصب قضاد است و خود مذهب اما میه را برگزید و از تنه بخراسان کوچید و فقه و حدیث و ریاضیات و کلام را از اساتید آنجا فرا گرفت و از آنجا آهنگه شهر از کرد و چندی از مدحضر مولی میرزا جهان شیرازی استفادات کرد و از آنجا هند و متان

رفت و بار زیستن گرفت و بتدریس و تألیف پرداخت و از آثار او است کتاب الفی در وقایع بحکمه از سال پس از رحلت ختمی مرتبت امانا و وقایع سال ۹۸۴ از رحلت مطابق با ۹۹۴ از هجرت پیش نوشت نیز رساله در اخلاق و رساله بنام خلاصه الحیوة در تاریخ حکماء و رساله در اسرار حروف و رموز اعداد و پس از یک هزار و کسری در لاهور گذشته گردید

دیر بلوطی دیر بروزن خیر و بلوط بروزن تنور منسوبست بدیر بلوط و آن قریه است از توابع رمله و ابوالحسن عبدالله بن محمد بن فرج بن قاسم نخعی دیر بلوطی در شمار مقر تان بدان منسوبست

دیر عاقولی عاقول بروزن شاپور و آن منسوبست بدیر عاقول میان مدائن و نعمانیه از توابع بغداد و ابوالحسن عبدالکریم بن هشتم بن زیاد بن عمران قنطان دیر عاقولی در شمار مجددان از آن قریه است

دیر قنی قنی باضم و تشدید نون منسوبست بدیر قن از قرای بغداد و ابو بشر متی بن یونس دیر قنی در حلقه حکیمان و معاصر بالمتدر و الراضی

هباسی و شارح کتب قدما و صاحب
کتاب نقل اصل البرهان و کتاب نقل
اصل الشعر و کتاب الکوون و الفساد
و کتاب السماء و العالم و متوفی ۳۰۸
بدان منسوبست

دیری منسوبست بدیر پروزن
خیر و آن نام معبد رهبانان است که
دور از آبادی و اجتماع مردم سازند
و دیر های رهبانان بسیار است و جمعی
از دانشمندان بخصوص در آن باره
کتاب نوشته اند و در نسبت آنرا با
چیزی که بآنت چسبیده است آرند
و نیز منسوبست بدیر و آن بخصوص
نام قریه است از قرای نعمانیه بغداد
و ابو عبدالله حسین بن هداد بن محمد بن
ثابت دیری معروف بنوری در طبقه
نحویان و مقرران و فقیهان و شاعران
بدان منسوبست دیری نابینا بود و در
بغداد بزیست و بتدریس نحو و لغت و
قرآنت پرداخت و چندین دیوان عرب
را حفظ داشت و راه پارسائی را رفت
و نظمش پخته و نیکو بود و از نظم
اوست

بایں رسم تبلیغ لی

عن رضی فی طبه غضب

مصبح طاعته

بضلام الصدق ینتقد
و سقی بالکأس مترعه
صهباء مثل الشمس تفتهب
فهی شمس فی بدی قدر
و کلا عقد یهما الشهب
و لها من ذاتها طرب
و لهذا یرقص العجب
و در سال ۵۶۲ در گذشت

دیزگی با کسر و سحر کوفت
منسوبست بدیزک از قرای سمرقند
و عبدالعزیز بن محمد دیزگی سمرقندی
در شمار محدثان و واعظان و متوفی
۳۰۸ بدان منسوبست

دیسیم بر وزن حیدر بمعنی
خرس و بچه آن نیز روباه و بچه آن از
اعلام است و نام دیسم بن ابی دورد
کوفی است در شمار محدثان امامیه

ديك الجن دیک بر وزن نیک
و جن پروزن من بمعنی جانوری که
در مرغزار ها باشد و آن لقب ابو محمد
عبد السلام بن رغبان جمععی است از
ای دولت عباسی و شعرش بهجزا

موصوف است و در مرثیاتی امام حسین
قصائد و قطعاتی نیکو دارد و ابو نواس
وقتی گذرش بر حمنس افتاد آهنگ
دیدن دیک الجن کرد اما دیک الجن

خود را کوچکتر از ابو نواس دانست
و در بیخ داشت او را دیدار کند ابو نواس
در یافت و بکنیز کسی که در خانه دیک
الجن استاد بود گفت بمولای خود
بگو تو دلپای مردم عراق را باین شع
خود شیفته کردی و در فننه افکنندی
موردة من کف ظبی کاسما

تساولها من خده فادارها
دیک الجن از شنیدن آن سخن
فیروشی گرفت و از ابو نواس پذیرائی
گرمی کرد و پیش از آن آیات زیر است
بها غیر معدول فدار خمارها
وصل بهیالات البوق اشکارها
ونل من عظیم الردف کل عظیمه
اذا ذکرک خائف الحفیظان نارها

ولا تسق الا خمرا و عفارها
نقام بکاد الیکأس نحرق کبه
سن الشمس او من و جنبه استمارها
ظلمنا بایدینا تمنع رو حها
فأخذ من اقدامنا الراح نارها
و در سال ۲۳۵ در گذشت

دیلم بروزن حیدر در چندین
معنی بکار رفته است سنی - جایی
از کمار حوض که مورچه‌گان و کسگان
در آن گرد آیند - سپاه بسیار و این

معنی را از همان اجتماع مورچه‌گان
بعاریت گرفته اند - در لاج نر - مرد
که در دیلمان گیلان زیستند و آن نام
دیلم بن فیروز حمیری صحابی است و
باید دانست که این شخص غیر از فیروز
دیلمی است که از مردم عجم بود و
اسود عنسی را کشت

دیلمانی منسوبست بدیلمان و
آن نام بخشی است در گیلان در جنوب
لاهیجان دارای جنگلهای فراوان و
مرکز آن نیز بنام دیلمان است و این
بخش مرکز الحوا یف دیلم است که
دارای اقدام شدند و از این قریه است
ابو محمد عبدالله بن اسود بن یوسف
دیلمانی در شمار محدثان

منسوبست «تاریخ دیلم»
که در دیلمان زیستند و از این تاریخ
با منسوب بآن تاریخ است ابو محمد
حسن بن ابی الحسن محمد دیلمی از
اعلام علماء و محدثان و صاحب کتاب
نماذق

وصف این کتاب سید علی بن ابی طالب
اذا ضلت تلوب من هداها
فلم تدر القاب من الذواب
فار شد هها جز انک الله خیرا
بارشاد العلوب الی السواب

نیز کتاب غرر الاخبار و درر الآثار
و کتاب اعلام الدین فی صفات المؤمنین
و از نظم او است

صبرت و لم اطلع هوای علی صبری
واخفیت مای منک من موضح الصبر
مخافه ان یشکو ضمیری صبابتی
الی د معنی سرأ فتجری و لا ادوی
و در عصر شهید اول زیسته است

نیز ابو شجاع شیرویه بن شهر دار
دیلمی در طبقه حفاظ حدیث و صاحب
کتاب الفردوس و تاریخ همدان و
کتابی در حکایات و منامات و متوفی
۵۰۹ نیز ابو یعلی سلار بن عبدالعزیز
دیلمی و در سلار بیاید

دیماسی منسوبست به دیماس
بروزن بیدار و آن نام موضح مرتقی
است در رستشهر مستقلان کنار مسجد
جامع و ابو الحسن محمد بن عمر بن
عبد العزیز دیماسی در شمار محدثان
بدان منسوبست

دیمرتی منسوبست بدیمرت
بروزن بیدار و آن از قرای اذربایجان
است و صاحب بن عباد رزبر در آسیای
بآن گفته است

یا اصفهان ستیت ایش من بلک
فانت موضح اورداری و اولی

ذکرت دیمرت اذطال الثواء بها
و این دیمرت من اکناف خرجان
و ابو محمد قاسم بن محمد دیمرتی
اصفهانی در شمار ادیبان و صاحب
کتاب تقویم الالسنه و کتاب العارض
فی الکامل و کتاب تفسیر الحماسه و
کتاب غریب الحدیث و کتاب الابانه
بدان منسوب

دیمی منسوبست بدیمی بر
بروزن بیگس از قرای بخارا و ابو
طاهر محمد بن یعقوب دیسی بخاری
در شمار اعلام محدثان و متوفی ۴۳۰
بدان منسوب

دینار بروزن بیدار بمعنی زر
مسکوک از اعلام است و ابن دینار
همدانی در شمار فقیهان شافعی است
و صاحب کتاب الشروط ابن نریم در
فهرست گفته که کتاب الشروط کتاب
بزرگی است و نزدیک هزار ورق و
در نهایت خوبی

دیناری منسوبست بدینار
نیز از ائمه علمای بن مهران بن حسن
دیناری در شمار ادیبان و متوفی ۴۶۳

ز دینار نام ه تایی بوده است خوری

وحسین بن علی دیناری رازی در شمار
محدثان بدان منسوبست

دینوری منسوبست بدینوربر
وزن نیشتر وهربان آنرا بافتح نون
خوانند و آن قصبه ایست در جنوب
منقر بر سر راه همدان بکرمانشاهان
سرگز آن صحنه است و ده بیستون
در این قسمت واقعت و جمعی از اعلام
دانشندان از آن قصبه اند از جمله
ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه
دینوری مشهور باین قتیبه و در قتیبه
میاید و از جمله ابوحنیفه احمد بن داود
بن و تند دینوری در طقه نجویان
و لغویان و مهندسان و منجمان و
حاسبان و شاگرد ابن سکیت و متوفی
۲۹۰ و صاحب کتاب الباء و کتاب
ما یلحق فیہ العامة و کتاب الفصاحه
و کتاب الانواء و کتاب حساب الدور
و کتاب البعث فی حساب الهند و کتاب
الجبر و المقابله و کتاب البلدان و کتاب
النبات و کتاب الرد علی اغزاة الاصفهانی
و کتاب الجمع و التفریق و کتاب
الاخبار الطوال و کتاب الوصایا و
کتاب اصلاح المنطق و کتاب الغبلة
و الزوال و کتاب الکسوف و غیر اینها
ابوحنیفه دینوری از نوادر ایام بود

و ابو حیان توحیدی در کتاب تقریظ
الجاحظ نوشت که من بر آنم که اگر
جن و انس بر ستایش سه تن اتفاق
کنند تا گیتی گیتی است از مقدار
استقامی که دارند بر نیایند اول ابو
عثمان عمرو بن بحر جاحظ دوم ابوحنیفه
دینوری و سوم ابو زید احمد بن
سهل بلخی و از جمله ابو علی احمد
بن جعفر دینوری پدر زن اغلب
در شمار اعلام نجویان و صاحب کتاب
المهند در نحو و کتاب اصلاح المنطق
وی از دینور بیصره رفت و از ماژنی
کتاب سیبویه را فرا گرفت و آنگاه
ببغداد رفت و از میرد اسفادت کرد
و از آن پس بمصر رفت و در سال ۲۸۹
در گذشت و از جمله ابو عبدالله حسین
بن هبة الیه دینوری معروف بجلیس
نحوی و در جلیس گذشت

دیوانجی منسوبست بدیوانچه
از قرای هرات و ابو عبدالله رحمة
بن عبدالرحمن بن مویق بن ابی الفضل
دیوانجی در شمار محدثان و متوفی
۵۰۵ بدان منسوبست و بعضی دیوانجی
آنرا ضبط کرده اند و این تعریب نا
پسند آن است

دیوانی با کسر اول منسوبست

یوری

ذابل

ذاذیعی

ذوبه

دیوان و معنی آن را سپس آرم و آن لقب محمد الدین محمد بن ناصر بن محمد است که شیخ منتجب الدین او را در شمار فضلاء بنام آورده است و نیز لقب حمدان دیوانی است که در طریق شیخ صدوق افتاده است و باید دانست که دیوان با همین شکل در زبان فارسی و عربی هر دو بکار رفته و معرب است و ریشه آن در فارسی دانسته نشد که چیست و این چند معنی را دهد ۱ دقتی که در آن لشکریان و عظامای مردم در آن نوشته شود ۲ جایی که صحیفه ها و نامه ها انباشته شود ۳ کتابی که در آن اشعار و رسائل ثبت گردد ۴ مکانی که در آن به دعای اشخاص رسیدگی شود و از همین معنی حدیثخانه و در بارشاه مأخوذ هستند و دیوانی کسی است که بایکی از آن مراد و نیز پیوند رساند

شیوری مشهور است به یوز بر وزن یوس از قرای بیهق و ابو علی احمد بن حمدویه بن مسلم بهقی دیوری در شمار اعلام مدینان که با اسحاق بن راهویه در طلب حدیث رحلتها کرد و در سال ۲۸۹ در گذشت بدان منسوب است ذابل با فتح ذال نقطه دار بر

وزن کامل بمعنی لافراندام نیز باریک نام ذابل بن طفیل سدوسی صحابی است ذاذیعی بافتح هر دو ذال نقطه دار منسوبست بذاذیخ از قرای حلب و حسین بن احمد بن ابوبکر ذاذیعی حلبی در شمار ادیبان و صاحب کتاب الغیض المتبوع فی السموع و کتابی در سیاست و قصیده در بدیع بنام البدیعی الغراء که در آن بقون بدیع اشارت کرده است و متوفی ۱۱۷۵ و صالح بن ابراهیم ذاذیعی حلبی از شاعران قرن دوازدهم بدان منسوبند

ذویب بر وزن زید مصغر ذوب بمعنی گرگک از اعلام است و نام ذویب بن کلیب بن ربیع خولانی صحابی است و نخستین کسی است از مردم یمن که به پیغمبر گروید و پیغمبر او را عبد الله نام داد و ابو ذوب کنیت خویلد بن خالد بن عجزون زید هند است در طبقه محضرمین که دوره جاهلیت سلام را بد اها پیغمبر را ندید و پس از وفات پیغمبر بمدینه رسید و مردم مدینه را دید که جوانان حاجیان که بتلبه بانك بردارند بگریزند پرسید چرا چنان گریزند گفتند پیغمبر در گذشت و در چنگ انزلیتیه که با عهد

بن زیر رفت در خلافت عثمان سال
 ۲۲ در گذشت ابو ذؤیب در شاعری
 بدان پایه بود که از حسان بن ثابت
 وقتی پرسیدند از هر کس شاعر تر
 کیست گفت از قبیلۀ که ساعرنند پرسید
 گفتند آری گفت قبیلۀ هندیل و از
 قبیلۀ هندیل ابو ذؤیب و مشهور تر رفت
 قصاید ابو ذؤیب قصیدت عینیه او است
 که در مرگ فرزندانش گفته است
 و در این قصیدت بر همه شاعران پیش
 افتاده است و شاید مرگ پنج فرزند
 او در يك سال آنهم در مطاعون آنهم
 در مصر بود فریاد او را آماده
 کرده است و ایاتی چند از آن
 بیارم

امن المنون وریبه تو جمع

والدهر یسب بهس من یجزع

و دی بسی تایی بی عسره

بمد السرور و ابرو ما املح

قاله ن بعد هم باین حد افها

کماله شوانه هو عور بدمع

ولقد حرست باب اذاع همهم

و اذا نمیة اهلنا لا ترفع

و اذا المیة است اعفا رها

العب کل عریة لا تنفع

و تهلدی لاسا من ار یهم

انی لربب الدهر لا اتضع

لابد من تلف عقیم فانتظر

ابارض قوماء ام باخری المضع

والنفس را غبة اذا رغبتها

و اذا ترد الی قلیل تنفع

کم من جمیع النمل ملئ من الهوی

کا بوا عینس الهم فصد هوا

والدهر لا یمنی علی حد نانه

چون السحاب له حد اذ اربع

و ان فصد هفتا

وفی جعفر پسر منصور دو انیقی مرد

منصور بر بیع گفت بین در عشیره من

کسی هست که فصد عینیه ابو ذؤیب

را بشهاد سپرده باشد در بیع بگر بست

و گفت بنی هاشم همه حاضرند اما

نه کدام آنرا بخاطر نرسده اند

مصیبتم در مرگ فرزندانم

از اینرو می که باد بی اعتنا شد

آنگاه گفت بین در این گریبان و دیگر

مردم کسی هست که آنرا از حد بخواند

چون دوست دارم آنرا از دندان کسی

منقوم در مر دی را حاضر کرد

و پیر قهیر را حو ابدن گردن خواند

والدهر له من اعنت من یجزع

منصور و گفت راست گفت و ایست

مصراع عراضه بار بختوان تا این مصراع
بر من نیک در آید تا باین شعر رسید
والدهر لا یبقی تا آخر گفت ابو ذؤب
باین شعر دل آرام گردید

ذبان با کسر اول و تشدید پای
ابجد جمع ذباب بمعنی مگس و نیز مگس
انگبین و ابو الذبان کنیت عبد الملك
بن مروان دومین خلیفه مروانی از بنی
امیه است و در زمان خلافت عبد الملك دو
حادثه مهم اتفاق افتاد یکی طغیان عبد الله
بن زبیر بود در مکه و حجاج بن یوسف
سال ۷۳ هجری بآن پایان داد و پیدایش
آن از طرف عبد الملك والی عراق
گردید و دیگر خروج مختار بن ابی
عبیده ثقفی بود که بین النهرین و بخشی
از ایران اطاعت او را گردن نهادند
امادر جنگی که مختار با جمعبخت
زبیر کرد کشته گردید و عبد الملك
یکسر متوجه بر انداختن عبد الله بن
زبیر شد و عبد الملك در سال ۶۵
بخلافت نشست و در سال ۸۶ در دمشق
در گذشت و این شعبه حنفی نوشت که
عبد الملك را از این روی که دهانش بد
بو بود ابو الذبان گفتند تا جا نیکه
مگسان وقتی از پیش دهانش بر یهند
مردند و این خلکان نوشت که لبابه دختر

عبد الله بن جعفر بن ایطال لب (ع)
همسر عبد الملك بود عبد الملك وقتی
سیبی را دندان زد و بطرف لبابه افکند
لبابه کاردی طلبید عبد الملك پرسید
کارد را برای چه خواهی گفت خواه
گزند را از آن دور کنم عبد الملك
اورا طلاق داد و بعلی بن عبد الله بن
عباس بنت عبد المطلب شوهر کرد
ذبیانی منسوبست بذبیانست بر
وزن عثمان و با کسر اول نیز درست
است و آن نام پدر قبیله است از عرب و
از این قبیله است نایقه ذبیانی شاعر
شعیر عرب و در نایقه بیاید

ذخکشی منسوبست بدخکشت
بر وزن جعفر از قرایی ماوراء النهر و
ابو نصر احمد بنت عثمان بن احمد
ذخکشی در شمار پیشوایان حدیث و
متوفی ۵۰۶ بدان منسوبست

ذر با قمع و تشدید جمع ذره
بمعنی مورچکان نیز دانه های ریز که
در هوا پراکنده اند و ابو ذر کنیت
جندب بن جناده غفاری است در شمار
پارسایان صحابه و در فضائل او حدیثها
آرند از جمله پیمبر (ص) گفت که آسمان
سبز گون سایه بپسند و زمین تیره
گون در بر نگرانت راستگو تر از

ذراع ذرعینی ذریح ذملب ذکوان ذکوانی ذکی

بنت یزید معاری در شمار معاندان
تخاصه

ذخایب مروزی دلسر یعنی ماهه
بدر و از اغلا است و نام ذعلب به این از
امیر حاجب امیرالقومین که مردمی بود
و دلم بود و وی از مولی بود و آنرا
پیرو د کازب دادی ای دلسر ای دلسر
چگونه پرستم پیرو د کازب را ده
اندیدم پرستم پرستم ای دلسر
گفت چنانکه او را مسدود اما در آن
حقیرت ای دلسر ای دلسر

ذریح (آریح) و سندی کسی را
گرفیند که با ذراع (آریح) پیروی
بیمایند به ذراع از راه پای عمرت است
و عمرت را بر این معناه نامند و آن
که محمد بن علی ذراع است در سار
و سار ای جان و سار ای جان

ذریح (آریح) و سندی کسی را
گرفیند که با ذراع (آریح) پیروی
بیمایند به ذراع از راه پای عمرت است
و عمرت را بر این معناه نامند و آن
که محمد بن علی ذراع است در سار
و سار ای جان و سار ای جان

ذریح (آریح) و سندی کسی را
گرفیند که با ذراع (آریح) پیروی
بیمایند به ذراع از راه پای عمرت است
و عمرت را بر این معناه نامند و آن
که محمد بن علی ذراع است در سار
و سار ای جان و سار ای جان

ای ذریح او در روز گاری که عثمان خلفه
بود با اطراف سر گرفت و مخصوص
بشام و مردم را بر صند عثمان بسوزانید
و عثمان او را سندی کشاید و او را نا
عصا بسوزد و آنگاه او را پر بند
فرستاد و در آنجا بود تا سال ۳۲ در
گنست و مالتك اشتر و امر مسعود
بدین رادین کردن و ناهه دانست که
مور چنگان در فارسی درست بر امر
صغار الدلی در می است که سندی ذریح
است و مور چنگان موران در بند

ذراع (آریح) و سندی کسی را
گرفیند که با ذراع (آریح) پیروی
بیمایند به ذراع از راه پای عمرت است
و عمرت را بر این معناه نامند و آن
که محمد بن علی ذراع است در سار
و سار ای جان و سار ای جان

ذریح (آریح) و سندی کسی را
گرفیند که با ذراع (آریح) پیروی
بیمایند به ذراع از راه پای عمرت است
و عمرت را بر این معناه نامند و آن
که محمد بن علی ذراع است در سار
و سار ای جان و سار ای جان

ذریح (آریح) و سندی کسی را
گرفیند که با ذراع (آریح) پیروی
بیمایند به ذراع از راه پای عمرت است
و عمرت را بر این معناه نامند و آن
که محمد بن علی ذراع است در سار
و سار ای جان و سار ای جان

ذماری

ذو

ذو الاذن

ذو الاصح

را دیدید و از آنجا به هندوستان رخت و بنا
بزرگان و پیشوایان در صحت و ممانعت
اصلا و ایسان را شکوهید و در سال
۱۶۶ در گذشت

ذماری منسوبست بندهار مر
وزن کنار و آفت مر به ایست در دو
مره تکی صنعای من و از هزار رده
من حسن بن علی بن محمد الاذن بجایی
من مرار و مر حضرت می ذماری در طایفه
ایمان و ایمان و خوش و ایسان و
بارسایان و می ۱۶۰۰ بدار منسوبست
و از نام بر

بیت لها کم ساهه بر خه

سکاهها بر سر دار و صوان

احرف اول ذرف الی ای

سماهی الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

و الیه الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

الایس الیه الیه الیه

بجو اعراب بخصوصی دارند باین معنی
که و او در آیه ایسان رحه و الف نشان
است و بایشان حراست و ذو نا اسمی که
در پس آن آمده یعنی وصفت دهد و ایسان که
کار نام کند مانه و واردی که سپس
آید و شاید دانست که ملولان چه را
را که در پس سلطنت کرده ارایشروی
که در صدر الاعمالان دو بود اذ واه
آینده ما بعد ذو برن و دو و ایسان و
و ذور ایسان

ذو الاذن ای ذیین شنه ادن بر

وزن فیه معنی گوش و ذر الاذن معنی

همان که در لایه ایسان من صاهه

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

و ایسان و ایسان و ایسان

قصیده ایست که پسر هاشم را خطاب کرده و باینی امامش حکیمانه سخن کرده است و این ابیات از آن قصیده است

لی ابن عم علی ما کان من خلق

معا لف لی اقلیه و یقلینی

از روی بنا انا شالت نعا مثنا

فخا لنی دو نه و خلته د و نی

لا ه ا بن عمک لا ا فضلت نی

حسب عنی و لا انت دیانو فتخزونی

و لا تقوت عیالی یوم مسیفة

و لا بنفسک فی الضراء تکفینی

ان الذی یقبض الدنیا و یبسطها

ان کان اغناک عنی سوف یغنینی

الله یعلمنی و الله یعلمکم

والله یجز یکم عنی و یجز ینی

ماذا علی و ان کتم ذری رحمی

الا احبکم ایت لم یحبو نی

انی امرک ما بانی بمنخلق

علی الصدیق و لا خیری به منون

و لا لسانی علی الا دنی بمنیسط

بالتفاحشات و لا فتکی بمأمون

عنی ا لیک فما امی بر ا عیة

ترعی المخاصر و لا رأی بغبون

و اشم معشر زید علی مائة

فاجمعوا امرکم شتی فیکیدونی

فان علمتم سبیل الرشد فانطلقو

وان جهلتم طریق الرشد فأتونی

رددت باطلهم من رأس قائلهم

حتی یز او خصو ما ذا افانین

یا صاح لوانت لی الفیثنی بشرأ

سمحا کریمأ اجازی من بجازینی

ذوالاکله اکله برون و معنی

لقمه و هم قرصه (گرده نان) و آن

لقب ابو الولید حسان بن ثابت

انصاری است که تر جمتش در حسان

گذشت و ندانستم ذوالاکله او را از

چه روی گفتند

ذوالبجادرین بجاد بر وزن

کنار بمعنی جاهه ایست خط دار و

ذوالبجا دین لقب عبدالله بن عبد نهم

صحابی است در شمار صحابه پرهیز

کار و فاضل و قرآن خوان و در غزوه

تبوک کشته گردید و او را ذوالبجادرین

از این روی گفتند که وقتی خواست

بشرف حضور پیغمبر (ص) رسد مادرش

جسامه مخططی را که بجاد گفتند در

نیم کرد و عبدالله نیمی از آنرا ازک

کرد و بکمرو بست و نیمی را بر پشت

افکند و ذوالبجادرین لب یافت

ذوالشده تدبیر ماضی و تشدید دال

بی نقطه و فتح باورد در آخرها صخر تدی